

عوامل عینی
و ذهنی
در انقلاب

انور خوجه

" فهم و کاربرد صحیح مارکسیستی عوامل عینی و ذهنی در انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم ، نقش حزب پیشرو در جنبش انقلابی "

یکی از مسائل مهم تئوری و عمل انقلابی ، فهم و کاربرد صحیح ماتریالیست دیالکتیکی عوامل عینی و ذهنی را در انقلاب و بنای سوسیالیسم است . این مساله بسیار پیچیده و شامل رابطه بین ماده و ایده‌ال ، بین هستی اجتماعی و شعور اجتماعی ، بین روبنا و زیربنا ، اقتصاد و سیاست ، تئوری و عمل ، جنبش خودبخودی و فعالیت آگاهانه و سازمان یافته ... می‌باشد . بیش از حد به یک جنبه از این مسائل تکیه کردن ، در تئوری منجر به ماتریالیسم پست ، اکونومیسم ، دنباله‌روی از جنبش خودبخودی ایده‌آلیسم ، ذهن‌گرائی ، VOLUNTARISM می‌شود . درحالیکه در سیاست به فرصت طلبی ، تجدید نظر طلبی ، یا به ماجراجویی یا دگماتیسم یا سکتاریسم میانجامد . اگر مساله فوق‌الذکر از این زاویه بررسی شود ، یک‌ساله با اهمیت حیاتی برای پیروزی انقلاب و سوسیالیسم بوده و خط‌مرزی که ماتریالیست‌ها را از ایده‌آلیست‌ها ، مارکسیست - لنینیست‌ها را از اپورتونیست‌ها به‌ررتگی که باشند ، جدا می‌کند ، را تشکیل می‌دهند .

مارکس ، شایستگی تاریخی لنین :

مارکس ضمن کشف مهم ماتریالیستی تاریخ برای اولین بار رابطه بین ماده و شعور ، عوامل عینی و ذهنی در توسعه جامعه بشری را بطور صحیحی پیدا کرده با این کشف عظیم ، مارکس نه تنها برپیکر ایده‌آلیسم در زندگی اجتماعی بلکه برماتریالیسم پست نیز ضربه کشنده‌ای وارد کرد . مارکس تحت عنوان " اسلحه انتقاد " نوشت " محققا " اسلحه را نمی‌توان جانشین انتقاد ساخت ، نیروهای مادی باید بوسیله همان نیروهای مادی سنگون شوند ، اما تئوری هم به محض اینکه توسط توده جذب شود به نیروی مادی تبدیل می‌شود . " کارهای مارکس و انگلس جلد اول ص ۴۰۶ .

مارکس و انگلس در زمانی می‌زیستند که وظایف طبقه کارگر بوسیله جنبشهای آنها مشخص شده بود و جزئیات ایدئولوژیکی جنبش کارگر در اولین مرحله رد ایده‌آلیسم ، بحث در باره ترحای اساسی ماتریالیستی - که از شرایط زندگی مادی است - را مشخص کرده بود . اساس این‌ترها روش تولید است که نیروی قطعی تعیین کننده سیم و توسعه جامعه می‌باشد ، که شامل بوجود آمدن و توسعه عقاید و تئوریهای اجتماعی می‌شود . انگلس نوشت : " من و مارکس خود را به یک اندازه به خاطر این حقیقت که متفکرین بعدی روی جنبه اقتصادی بیشتر از ارزشی که دارد تکیه می‌کنند ، سرزنش می‌کنیم اما می‌بایستی روی این مساله اصلی در مقابل دشمنان که آنرا انکار می‌کردند تاکید می‌کردیم ، ماهیچگاه فرصت و امکان و موقعیت آنرا نداشتیم که به سایر عناصری که وابسته متقابل این مساله هستند اجازه دهیم که موقعیت خود را کسب کنند " نامه انگلس

به ج - بلوخ ۲۱ سپتامبر ۱۸۹۰

انگلس در سالهای آخر عمر خود در یک سری از نامه‌هایش به این مساله بازگشت و کوشید که نقش فعال عوامل ذهنی ، عقاید مختلف ، احزاب ، سازمانها ، روبنا بطور اعم ، انتقاد از ماتریالیسم پست و اکونومیسم را تصریح بکند و خاطر نشان کرد که " وضعیت اقتصادی زیربنا را تشکیل می‌دهد در صورتیکه عوامل مختلف روبنا ... نیز بر روی خط سیر مبارزات تاریخی تاثیر می‌گذارند و در بسیاری از موارد " شکل‌گیری " برعوامل زیربنائی غلبه می‌کند " (نامه فوق‌الذکر) .

امامساله‌ای که انگلس در مقابل آن برخاست، نمی‌توانست بسادگی بر آن غلبه کند. اپورتونیسیم، که دقیقاً "برپایه‌های مارکسیسم پست و اکونومیسم قرار داشت، بین‌الملل دوم را قبضه کرد. تئوری "نیروهای مولده" و شعاربی‌شمرانه برنشتین "هدف مهم نیست، جنبش همه‌چیز است" پایه تمام تئوریهای اپورتونیستی تجدیدنظرطلبی قرار گرفت که صدمات زیادی به جنبش انقلابی طبقه کارگر وارد ساخت. آنچه که توسط مارکس و انگلس در آن زمان انجام شد، در شرایط تاریخی جدید بوسیله لنین انجام گرفت. لنین خاطرنشان کرد: "امپریالیسم عنصری است که طبق تصدیق کلیه مارکسیستها شرایط عینی به مرحله‌ای می‌رسد که باعث نابودی کاپیتالیسم می‌شود". مجموعه آثار لنین جلد ۲۶ ص ۱۱۹ تحت این شرایط اهمیت خاصی برای شرایط ذهنی - که توسط لنین در تمام زمینه‌ها تکمیل شد - باید قائل شد. لنین در اثرش به نام "چه باید کرد" و در سایر آثارش بطور علمی درباره لزوم و اهمیت تئوری در حزب طبقه کارگر بحث کرده و قویاً "روی این تز تأکید می‌کند که بدون یک تئوری انقلابی جنبش انقلابی نمی‌تواند وجود داشته باشد و نیز نقش پیشرو تنها بوسیله حزبی می‌تواند ایفا شود که بوسیله تئوریهای پیشرو رهبری شود. لنین نقش عامل ذهنی در مبارزه برعلیه مخالفان ایدئولوژی مارکسیسم، که توسعه جامعه را بصورت یک تحول مسالمت‌آمیز و تکامل تدریجی بدون دخالت بشر در نظر می‌گیرند، را تکمیل کرد. این عده عقیده داشتند که سوسیالیسم بتدریج و به نحو خودبخودی بعنوان یک امر اجتناب‌ناپذیر که ناشی از توسعه اقتصادی است، بدون مبارزه طبقاتی، بدون انقلاب سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریائی و بدون رهبری حزب مارکسیستی، مستقر خواهد شد. شایستگی کشف و انهدام اپورتونیسیم جنایت‌آمیز بین‌الملل دوم به لنین تعلق دارد.

برای اولین بار در تاریخ اندیشه مارکسیستی، لنین ریشه‌های ایدئولوژیکی اپورتونیسیم را - که دقیقاً از اکونومیسم و تئوری خودبخودی برانگیختگی در جنبشهای انقلابی طبقه کارگر جانبداری می‌کند - کشف کرده لنین همچنین دست بیک مبارزه مداوم برعلیه ذهن‌گرائی و VOLONTORISM خرده بورژوازی ناردنیک، سندیکالیستهای آنارشیست، تروتسکیستها و اپورتونیستهای چپ که در حقیقت نقش و اهمیت شرایط عینی را نفی می‌کنند و همه‌چیز را براساس خواسته‌ها و شعور بشر پایه‌گذاری می‌کنند، رد کرد.

در شرایط امروز نقش عوامل عینی و ذهنی بصورت یک مساله بزرگ و در عین حال حادی که در آن بین تئوری و عمل انحراف زیادی بوجود آمده - و این لطمه شدیدی به جنبشهای انقلابی می‌زند - ظاهر شده است.

انورخوجه در ششمین کنگره PLA خاطرنشان می‌کند که: "امروز هنوز بازمانده تئوریهای مختلفی وجود دارد که تئوریهای خود برانگیختگی را در جنبشهای انقلابی - که نقش عامل آگاه را حقیر می‌شمارند و نقش تئوری و حزب پرولتاریا را نفی می‌کنند - تلقین می‌کنند". تجدید نظرطلبان مدرن که بوسیله تجدید نظرطلبان شوروی رهبری می‌شوند درست مانند اسلافشان - فرصت‌طلبان بین‌الملل دوم - به سمت تئوری "نیروهای مولده" اکونومیسم و اصلاح‌طلبی لغزش پیدا کرده‌اند "آنها در جستجوی این هستند که ثابت کنند" کاپیتالیسم امروزی به سوسیالیسم پیشرفت می‌کند. انتقال به سوسیالیسم می‌تواند به وسیله اصلاحات و با روشهای مسالمت‌آمیز و تکامل تدریجی انجام گیرد، مبارزه برای سوسیالیسم می‌تواند به وسیله احزاب و طبقات غیرپرولتری رهبری شود، سوسیالیسم می‌تواند برپایه سایر "عقاید اجتماعی" که دارای ایدئولوژی مارکسیستی نیستند بنا شود، که... "بعضی از ایدئولوگها از جمله چپهای جدید در آمریکای لاتین و اروپای غربی حتی پارافراتر می‌گذارند، آنها برعلیه لزوم ارائه شعور اجتماعی به طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش برمی‌خیزند، آنها می‌گویند: نقش پیشرو می‌تواند به وسیله یک اقلیت فعال که خمیرمایه انقلاب هستند ایفا شود، آگاهی و تشکیلات به خودی خود در ضمن مبارزه کشف می‌شود. آنها با وجود حزب مارکسیستی و نقش رهبری آن و اینکه حزب براساس اصول لنینی بنا شود مخالفت می‌کنند. طرفداران آنها برای آنکه این موضوع ضد مارکسیستی خود را توجیه کنند می‌گویند که ثابت کنند که لنین از مفهوم مارکسیستی "رابطه بین شعور اجتماعی و جنبشهای خودبرانگیخته" رابطه بین حزب و توده منحرف شده است. و اینکه او بهیچوجه دکترین مارکس را راجع به حزب تکمیل نکرده و در عوض تئوریهای جدیدی از خود خلق کرده که نه تنها در کارهای مارکس وجود ندارد بلکه برضد آنها نیز هست. آنها می‌گویند تجزیه و تحلیل نهائی دکترین لنین ممکنست برای کشورهای عقب‌مانده صحیح و لازم باشد ولی برای شرایط امروز کشورهای پیشرفته کاپیتالیستی که در آنها فاصله بین پیشگامان انقلاب و طبقه کوتاهتر شده و طبقه در

موقعیتی است که خود می‌تواند شعور اجتماعی را کسب کند، بطور دربست نامتناسب است. تمام این تناقضات و پیچیدگیها لزوم مبارزه شدید برای حمایت از اصول مارکسیست - لنینیستی را در مقابل انحرافات تجدیدنظرطلبان و فرصت طلبان گوناگون که حتی امروزه مورد بحث می‌باشند - ایجاب می‌کند.

همانطور که انورخوجه در ششمین کنگره PIRA خاطرنشان می‌کند: "موقعیت امروز طوربست که جنبش عملی توده‌ها پیشرفت کرده و همچنان به پیشرفت خود ادامه می‌دهد، درحالیکه عوامل ذهنی، شعور، تشکیلات و جهت آنها در بسیاری از کشورها عقب مانده است و وظایف زمانی‌شان را انجام نداده‌اند. در صدر همه علتها، این موضوع مربوط به تسلیم کامل تجدیدنظرطلبها که از نظر سیاسی وایدئولوژی از انقلاب انحراف پیدا کرده و طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش را بدون سلاح و بدون رهبری رها کرده‌اند - می‌باشد. این خلاء تنها به وسیله ایجاد و قدرتمند کردن احزاب جدید مارکسیست - لنینیستی که وظیفه تاریخی آنها آزاد کردن توده‌ها از فرصت طلبی و اصلاح طلبی و هدایت آنها بسوی انقلاب است، پر می‌شود.

"قوانین تاریخی و ابتکارات انقلابی"

در تجزیه و تحلیل موقعیت کنونی جهان انورخوجه در کنگره ششم PIRA خاطرنشان می‌سازد که این وضعیت نه تنها به سود انقلاب توسعه پیدا می‌کند، بلکه انقلاب خواسته عمومی مردم می‌شود. راه توسعه جامعه کنونی بشری به وسیله انقلاب گشوده و تعیین می‌گردد. این نتیجه از تجزیه و تحلیل واقعیت‌های کنونی جهان، از تناقضات واقعی بین سیستم کاپیتالیستی و امپریالیستی ناشی می‌شود که بطور برگشت ناپذیری طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش را بسوی انقلاب به عنوان تنها راه از بین بردن ظلم و ستم و استثمار، برای تبدیل جهان بر پایه‌های جدید سوسیالیستی و کمونیستی رهبری می‌کند. کاپیتالیسم تمام مقدمات مادی و نیروهای اجتماعی قادر به انجام انقلاب پرولتاریائی را خلق می‌کند، اما بدون نقش عامل آگاهی (شعور) هیچگونه تبدیل اساسی انجام پذیر نیست. لنین خاطرنشان می‌کند: "کاپیتالیسم خود قبر خود را می‌کند - عناصر سیستم جدید را بوجود می‌آورد - معهذاً در این موقعیت بدون یک جهش، این عناصر به تنهایی حالت عمومی امور را تغییر نمی‌دهند و نیز هیچگونه تأثیری بر نقش کاپیتالیسم نمی‌کند. آثار لنین جلد ۱۶ ص ۳۴۸

اصلاح طلبها و تجدیدنظرطلبان با تئوریهای ضد مارکسیستی خود سعی می‌کنند ثابت کنند که کاپیتالیسم با روشهای مسالمت آمیز، به توسط اصلاحات بوسیله گسترش دمکراسی بورژوازی و سازمانهای وابسته به آن با در دست گرفتن تدریجی امور اقتصادی و سیاسی به منظور تسخیر تمام قدرت و اطمینان از انتقال به سوسیالیسم راه سوسیالیسم بدل خواهد شد. پایه فلسفی این تئوریا، ماتریالیسم پست اقتصادی است که نقش عوامل ذهنی در تاریخ، نقش مبارزه طبقاتی و حزب مارکسیستی - لنینیستی را انکار می‌کند و در تجزیه و تحلیل عوامل عینی و عوامل خود برانگیخته دچار ابهام شده است. درحالیکه این مسائل از نقطه نظر متدولوژی، نفی دیالکتیک و جانشین ساختن انقلاب به تکامل تدریجی است. جوهر سیاسی این تئوریا در اعلام گرایش کاپیتالیسم به سوی سوسیالیسم، جنگ علیه تئوریهای مارکسیستی - لنینیستی انقلاب و دیکتاتوری پرولتاریاست.

تجدید نظر طلبان شوروی و دیگران برای آنکه عقاید اصلاح طلبانه خود را متقاعد کننده جلوه گر سازند بصورت بسیار بدی از عقیده موقعیت انقلابی انحراف پیدا کرده اند. یعنی بیان می کنند که شرایط عینی ضروری برای پیروزی انقلاب، در نتیجه حاد شدن تضادهای اقتصادی و سیاسی تا رسیدن به نقطه بحرانی خلق نمی شود و نیز موقعیت انقلابی همراه با طغیان شدید تنفر عمومی نمی باشد. آنها بیان می کنند که طبقه کارگر بتدریج می تواند در مقابل انحصارات با بیرون راندن آنها از موقعیتهای سیاسی و اقتصادی حالت تهاجمی بخود بگیرد. به عقیده آنها در این شرایط، موقعیت انقلابی می تواند بشکل زنجیره ای از بحرانهای جزئی که متقابلاً به یکدیگر مربوطند، با زمان گسترش می یابند و نسبتاً مستقل هستند فرض می شود، هر کدام از این بحرانها به اشغال موقعیت ویژه ای می انجامد و با هم جمع شده انقلاب را بوجود می آورد.

بنابراین تجدید نظر طلبان جدید انقلاب را بصورت سیر تکامل تدریجی و مجموع یکسری اصلاحات تصور می کنند. به عقیده نظر طلبان حدفاصل بین انقلاب و اصلاحات از بین رفته. آنها اظهار می دارند که در شرایط امروزی انتقالات دمکراتیک و اصلاحات اساسی اشکال گوناگون نزدیک شدن و انتقال به سوسیالیسم مراحلی از مسیری هستند که به سوسیالیسم منجر می شود.

در حالیکه تجدید نظر طلبان جدید مانند فرصت طلبان دست راستی به مسائل روز، به تقاضاهای کوچک اقتصادی، به اصلاحات و هدفهای بورژوازی چسبیده و بخاطر آنها هدف نهائی خود را فدا می کنند و انقلاب و دیکتاتوری پرولتاریا را انکار می کنند، بعضی عناصر چپ لزوم تکیه بر کارهای گذشته، مبارزه برای تقاضاهای اقتصادی و سیاسی و اجتماعی کارگران، کار قانونی و کار در تشکیلات توده ها را انکار می کنند. آنها مراحل مختلف انقلاب را در نظر نمی گیرند و با اتحادهای مختلف مخالفت می کنند، آنها هوادار انقلاب فوری و مبارزه برای قبضه دولتی، تاسیس سوسیالیسم بطور آنی می باشند.

روشن است که یکی از خصوصیات ویژه فرصت طلبان - از هر رنگ - نادیده گرفتن وجوه تمایز بین تکامل تدریجی و انقلاب، اصلاحات و جهش کیفی، مبارزه برای دمکراسی و آزادی و مبارزه برای سوسیالیسم، مبارزه برای خواسته های روزانه و مبارزه برای هدفهای

سیاسی می باشد.

ایجاد رابطه صحیح بین این دو جنبه، روند انقلابیست که مارکسیست - لنینیست ها را از فرصت طلبان و تجدید نظر طلبان جدید و نیز فرصت طلبان چپ جدا می کند. ریشه های ایدئولوژیکی این دو جریان دقیقاً از یکجانبه در نظر گرفتن روند انقلابی ناشی می شود. و به بیان لنین: "آنها درباره تئوری یکجانبه، یک سیستم یکجانبه از تاکتیکها، همیشه غلو می کنند. اما زندگی و تاریخ حقیقی دارای روندهای مختلف (کمی و کیفی) می باشد که پیوسته نیست، درست مانند زندگی و تکامل در طبیعت که هم شامل تکامل تدریجی و هم جهشهای سریع می باشد". (دوره کامل لنین جلد ۱۶ ص ۳۰۴) یک صفت مشخصه تجدید نظر طلبان امروزی درست مانند تمام فرصت طلبان دست راستی فلسفه خود برانگیختگی، بی ارادگی و فلسفه مشاهده، که عوامل عینی را بیش از حد بر آورد می کنند و دست به سینه به انتظار رسیدن عوامل انقلاب می ایستند، می باشد. اینها نه تنها هیچ علاقه ای برای آماده کردن شرایط ذهنی نشان نمی دهند، بلکه با حالت تسلیم خود سبب پیش آمدن اشتباهات ایدئولوژیکی و سیاسی بزرگی می شوند. حتی هنگامیکه شرایط انقلابی نمودار شود آنها همه کوشش خود را صرف فرونشاندن جنبشهای انقلابی توده ها می کنند، آنها مانع می شوند که توده ها، ضربه قطعی را به طبقات حاکم وارد سازند. آنها به بهانه عدم وجود شرایط عینی و خطر ماجراجویی درست مانند نوکران بورژوازی عمل می کنند. و مخالف هرگونه پیشگامی انقلابی و فعالیت توده ها، که انقلاب را نزدیکتر و سریع تر می سازد، هستند.

بر سر این مساله مارکسیست - لنینیست ها در دو جهت می جنگند. علاوه بر نبرد علیه تجدید نظر طلبان جدید، آنها در مقابل نقطه نظرهای نمایندگان خط مشی های ذهنی در انتقال واقعیت و نقی نقش شرایط عینی و امکانات واقعی یک موقعیت مشخص می شوند، مبارزه می کنند. این چپگراها تنها خواسته های انقلابیون را برای عمل در نظر دارند و تصمیمشان - بعنوان تنها عامل تعیین کننده - مبنی بر اینکه خود را صرف نظر از شرایط و موقعیتهای، در مبارزه درگیر سازند. بعقیده آنها حتی اگر موقعیت انقلابی وجود نداشته باشد باید بوسیله اقدامات شدید یک گروه مبارز که از افراد مسلح شجاع و مصمم تشکیل شده بطور مصنوعی ایجاد شود. در حقیقت این یک تئوری قهرمانی است که نقش توده های مردم را بعنوان خالق تاریخی انکار می کند. جهت حرکت یک انقلابی همواره

مقابله با شرایط عینی و موقعیت‌های واقعی است هیچگونه حرکتی که در آن حقایق عینی و شعور توده‌ها به مرحله معینی نرسیده باشد نتیجه‌بخش نیست .

وظایف مشخصه ، فقط موقعی که این وظایف ضروریات توسعه تاریخی و سطح آگاهی و تشکیلات توده‌ها را در نظر بگیرند ، می‌بواند انجام شود ، در غیراینصورت پیشگامان انقلابی از توده‌ها جدا می‌شوند و به‌ماجرای عوثری سقوط می‌کنند . در ششمین کنگره تصریح شد که زین انقلاب تنها بوسیله موقعیت (شرایط عینی) مشخص می‌شود . در حالیکه پیروزی یا شکست آن وابسته به موقعیت عامل ذهنی است .

اما اگر یک‌گروه به‌تنهایی هرچند آگاهانه و مصممانه ، علاقمند باشند ، حتی بوسیله حزب تنها ، نمی‌توانند نماینده وجود این عامل باشند . برای وجود این عامل ضروری است که اکثریت کارگران لزوم نقطه عطف را درک کنند و آماده شوند که بطور دسته‌جمعی بکارهای انقلابی بپردازند و در نتیجه حزب کمونیست از حمایت طبقه‌کارگر و توده‌های زحمتکش مطمئن شود ، دیگر مردم کارگر- حتی آنهائیکه از حزب بخاطر سرنوشت نهایی‌اش حمایت مستقیم نمی‌کنند - از حزب در تمام جبهه‌های مبارزه حمایت کنند . انورخوجه در ششمین کنگره خاطرنشان آرد که : " عامل عینی نه‌تنها بوسیله اعمال یکدسته یا کانون چریکی بلکه با ایجاد هیجان و تبلیغ هم آماده نمی‌شود ، در این مورد همچنانکه لنین در زندگی‌اش بما می‌آموزد . ضروریست که توده‌ها از طریق تجربیات عمل متقاعد شوند . "

" حزب و جنبش انقلابی "

تبلیغ خودبرانگیختگی بعنوان ایدئولوژی فرصت‌طلبانه‌ای در جنبش کارگری در مرحله اول ، بر علیه لزوم تئوری " حزب مارکسیستی - لنینیستی " علم شده‌است . تجدید نظرطلبان جدید این عقیده باطل را گسترش می‌دهند که بویژه در کشورهای توسعه‌یافته صنعتی - کاپیتالیستی ، شعور اجتماعی در ضمن جنبش خودبرانگیخته رشد پیدا می‌کند ، که پیش رفتن بسوی سوسیالیسم بطور خودبخودی از توسعه نیروهای مولده و تغییر نسبت نیروها در جهان بزبان امپریالیسم انجام می‌گیرد .

که در این شرایط تمام احزاب و تشکیلات از احزاب آزادیخواه بورژوازی ، سوسیال دمکرات تا جبهه‌های آزادیخواه ملی و اتحادیه‌های تجارتي که در خدمت بورژوازی هستند می‌توانند حاملین هدفهای سوسیالیسم و رهبران انتقال سوسیالیستی جامعه باشند .

درحقیقت بعضی نمایندگان نیروهای چپ‌گرا صرف نظر از هدفهای عینی و ذهنی‌شان در موقعیت حمایت از فکر " خودبرانگیختگی " لزوم تئوری و شعور علمی را نفی می‌کنند . علیه این تز لنین که بدون وجود تئوری انقلابی هیچ جنبش انقلابی نمی‌تواند وجود داشته باشد برمی‌خیزند . آنها نقش پیشروان مسلح به تئوری مارکسیسم - لنینسم را انکار می‌کنند . آنها مخالف لزوم مشخص کردن برنامه‌های سیاسی ، استراتژی و تاکتیکهای عمل هستند . به‌عقیده آنها مهمترین مساله شروع و اجرای انقلاب می‌باشد . درحالیکه این مساله که انقلاب را چه‌کسی رهبری می‌کند - حزب مارکسیستی - لنینیستی یا سایر نیروهای سیاسی - حائز هیچگونه اهمیتی - نیست . آنها می‌گویند ، انقلابات بوسیله انقلابیون ، خواه آنها وابسته به حزب باشند یا نه ، رهبری می‌شود . به‌نظر آنها هیچگونه رابطه ریاضی که پیشروان انقلاب را با حزب مارکسیستی - لنینیستی مربوط کند وجود ندارد .

گروه چریکی همان حزب در مرحله اولیه‌است . ارتش مردم هسته‌های حزب هستند و نه علیه آن . تجربیات روزگار ما ، نتیجه‌گیری بزرگ لنین " که ریشه‌ها و سرچشمه‌های ایدئولوژیکی فرصت‌طلبی چه از نوع چپ و چه از نوع راست از حمایت تئوری

خودبرانگیختگی در جنبشهای انقلابی ناشی می‌شود" را تایید می‌کند.

انورخوجه در گزارشی که به ششمین کنگره PIA داد، خاطرنشان می‌کند که "اکنون بطور تاریخی ثابت شده است که طبقه کارگر بدون وجود خویش - بدون توجه به شرایطی که در آن زندگی و کار می‌کند - بوسیله خودش آگاه نخواهد شد". چیزی که طبقه کارگر را از یک طبقه "درخود" به یک طبقه "برای خود" انتقال می‌دهد، حزب است - که یک درجه معین انقلابی و شعور اجتماعی بخودی خود در شرایط عینی یا مبارزات انقلابی ظاهر می‌شود، اما این یک سطح پایین است. همچنانکه لنین از آن بعنوان یک "آگاهی بازاری" یاد می‌کند. درجه بالای آگاهی اجتماعی بخودی خود تشکیل نمی‌شود بلکه فقط بوسیله دانش مارکسیست - لنینستی است که در اولین وهله، پیشروترین بخش طبقه کارگر بآن تسلط می‌یابد و خود را بصورت یک حزب پرولتاریائی متشکل می‌کند. سپس آن دانش را به بقیه طبقه می‌آموزد و هدفها و موضوعهای انقلابی را بوضوح بیان می‌کند و راه صحیح برای رسیدن به کمال را می‌نمایاند و طبقه کارگر را بسوی مبارزه تاریخی اش رهبری می‌کند. حزب نه تنها بری آشنا کردن طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش با آگاهی، برای واضح کردن دسته‌های اُنوناگون جنبش خودبخودی توده‌ها و برای هماهنگ کردن فعالیت آنها لازم است، بلکه بخاطر اینکه نقش رهبری جنبش انقلابی را داراست و وجود آن بعنوان ستاد تئوریتی، سیاسی و رهبری عملی انقلاب در تمام زمینه‌ها - سیاسی، ایدئولوژیکی، اقتصادی و نظامی - ضروری می‌باشد. انکار کردن نقش رهبری حزب بمعنی بی‌سلاح کردن پرولتاریا در مقابل بورژوازی است. حتی اگر از ضدیت با کمونیستها بگذریم، تاریخ هیچگونه نمونه‌ای (از هر قبیل) برای نشان دادن این مطلب که انقلاب پرولتاریائی بدون وجود حزب کمونیست طبقه کارگر پیروز شود و سوسیالیسم بدون نقش رهبری حزب بنا گردد، ارائه نمی‌دهد.

همچنین در جاهایی که احزاب کمونیست ضعیف هستند و یا بسمت تجدیدنظرطلبی و اصلاح‌طلبی گرایش پیدا کرده‌اند، رهبری انقلاب بوسیله سایر نیروهای انقلابی انجام می‌شود.

اما در این حالت ما با انقلابات دمکراتیک یا آزادیخواه ملی روبرو هستیم که تنها در حالتی می‌توانند به سمت یک انقلاب سوسیالیستی پرولتاریائی انتقال یابند که طبقه کارگر

و حزب مارکسیستی - لنینیستی آن خود را در راس جنبش قرار دهد. اما نقش آموزشی، سازماندهی و بسیج‌کننده و راهنما بوسیله همه‌گونه حزبی نمی‌تواند ایفا شود. نقش پیشرو انقلابی طبقه کارگر، تنها بوسیله حزبی که با تئوری پیشرو پرولتاریائی راهنمایی بشود و برپایه‌های اصول سازماندهی و مارکسیسم - لنینیسم بنا شده اجرا می‌گردد. لنین این شایستگی تاریخی را داشت که نه تنها به پرولتاریا نشان دهد که برای پیرویش لازم است اتحاد هدفهای خود را برپایه ایدئولوژیکی مارکسیستی تقویت کند (و با یگانگی مادی تشکیلات ملیونها کارگر را در ارتش طبقه کارگر متمایز کند)، بلکه همچنین پایه‌های تشکیلاتی بنای حزب انقلابی طبقه کارگر را استادانه بنیان نهاد. تجدیدنظرطلبان از نوع خروشچف، در سخن، عقاید و اصول لنین درباره ساختمان حزب را تصدیق می‌کنند، اما در عمل، آن اصول را زیرپا نهاده و آنها را از محتوای انقلابیشان تهی می‌کنند. آنها اصول لنین را قلب کرده و سبب می‌شوند که بسوی اصول تجدیدنظرطلبی منحرف شوند و برای هدفهای ضد انقلابی خود از آنها بهره‌برداری می‌کنند. تحت شعار ضد مارکسیستی "حزب کلیه مردم" و "حزب توده مردم" آنها خصیصه طبقاتی حزب پرولتاریائی را تصفیه می‌کنند. آنها درهای حزب را بر روی هر فرصت طلبی و هر انتلکنتوئل بورژوا، باز کرده‌اند. آنها وجوه تمایز بین حزب طبقه کارگر و توده‌ها را از بین برده‌اند.

احزاب تجدیدنظرطلب مانند احزاب معتقد به اصلاحات اجتماعی، در چارچوب نظام کاپیتالیستی طوری سازمان یافته‌اند که تنها برای فعالیت در زمینه قانونی و ادامه حیات در چارچوب قوانین بورژوازی مناسب هستند. درست مانند کاتوستکی و دار و دستاها. تجدیدنظرطلبان امروزی هم نمی‌توانند از حزب، تصویری بجز صورت قانونی آن داشته باشند. حتی آن عده معدود احزاب تجدیدنظرطلب که بدلائیل تاریخی معین در بعضی کشورها غیرقانونی هستند در جستجوی راهی هستند که جزئی از چارچوب قانونی بورژوائی باشند و با بورژوازی علت وجودی مشترک داشته باشند. در رد این فعالیتها لنین تصریح می‌کند که تنها حزب طبقه کارگر همانطور که از نامش پیداست موقعی که ضرورت ایجاب کند قادر است، بحالت غیرقانونی (ترکیب فعالیتهای غیر قانونی و کارهای قانونی) انتقال یابد. بدون تکمیل کردن تشکیلات و فعالیتهای قانونی

با خلق پایه‌های غیرقانونی با تشکیلات و فعالیتهای غیرقانونی کادرهای انقلابی حقیقی نمی‌تواند برای انقلاب دیکتاتوری پرولتاریا آماده گردند. لیبرالیسم و قانونگرایی دو منبع مهم الهام دهنده تشکیلاتی تجدیدنظرطلبی منحط و دو جنبه اساسی از احزاب تجدیدنظر طلب هستند. این دو از خط مشی، استراتژی و تاکتیکهای (راه مسالمت‌آمیز) سرچشمه می‌گیرند. انحراف از اصول ایدئولوژیکی مارکسیسم - لنینیسم، به انحراف از اصول تشکیلاتی ساختمان مارکسیستی - لنینیستی حزب منجر می‌شود. زندگی تایید کرده‌است که، احزابی که بسوی لیبرالیسم و قانونگرایی لغزش پیدا کرده‌اند، به احزاب بورژوازی و پایه احزاب سوسیال دمکرات بدل می‌شوند، همانطور که در مورد احزاب تجدیدنظر طلب امروز صادق است. یادچار سرخوردگیهای وحشتناک که برای جنبشهای انقلابی گران تمام می‌شود، می‌گردند، همانطور که در مورد حزب کمونیست اندونزی صادق است. بعضی از احزاب تجدیدنظرطلب درایتالیا و فرانسه حتی پا را فراتر نهاده‌اند، آنها در جستجو هستند تا ثابت کنند که در زمان ما اصول و معیارهای لنینیستی ساختمان حزب، ارزش خود را از دست داده‌است و آن اصول فقط برای کشورهای توسعه نیافته (عقب مانده) ارزش خود را حفظ کرده‌است. در حالیکه برای کشورهای توسعه یافته کاپیتالیستی و سوسیالیستی باید اصول و معیارهای تازه‌ای جانشین ساخت. آنها آشکارا می‌گویند: "مساله تنها انجام بعضی تصمیمات جزئی در مدل لنینیستی حزب نمی‌باشد، بلکه تغییرات جدی خود مدل ضروری است، مساله می‌باید کلاً" دوباره مورد بررسی قرار گیرد و یک سیستم تازه اصول تشکیلاتی معین گردد. آنها بویژه به اصل اساسی ساختمان حزب - تمرکز دمکراتیک - به چشم منشاء بلیات بوروکراسی و انحطاط حزب می‌نگرند. آنها خواهان یک حزب تجزیه شده بدون انضباط و بدون یگانگی عمل و اندیشه می‌باشند. آنها خواهان آزادی کامل دسته بندی و خط مشی مخالف هستند. آنها حزب را مانند یک مسافرخانه با دو در تصور می‌کنند یا مثل محلی برای گپ زدن، که در نظر آنها این روح دمکراسی است. تمرکزگرایی و دمکراسی دواصل هستند که یگانگی واحدی را تشکیل می‌دهند. یگانگی اندیشه و عمل حزب که می‌تواند نقش رهبری را در کلیه فعالیتهای انقلابی اجرا کنند، براساس دواصل بالاشکل می‌گیرد. تمرکزگرایی بدون دمکراسی بطرف تمرکزگرایی

دمکراتیک انتقال می‌یابد که رهبری را ماورا و درمقابل حزب و طبقه قرار می‌دهد. درحالیکه دمکراسی بدون سانترالیسم به تجزیه، هرج و مرج و اغتشاش منتهی می‌شود. منشاء بلیات از اصل سانترالیسم دمکراتیک ناشی نمی‌شود، بلکه از نحوه تعادل آنها ناشی می‌شود. در زندگی تضادها بین این دو جنبه پدیدار می‌شود. اما نکته اساسی آن است که چطور بر آنها غلبه کنیم و اصول سانترالیسم دمکراتیک از لحاظ شرایطی که حزب در آن عمل می‌کند - قطع قانونی، غیرقانونی، نیمه قانونی و در جامعه کاپیتالیستی یا سوسیالیستی - و باتوجه به مرحله توسعه انقلاب و خود حزب تکمیل کنیم.

اشکال مهم و ترکیب تمرکزگرایی و دمکراسی تغییر می‌کند و باید هم تغییر کند، اما اصل تمرکزگرایی دمکراتیک همواره بعنوان پایه و اصل مورد لزوم ساختمان حزب انقلابی طبقه کارگر باقی می‌ماند.

امروزه که احزاب تجدیدنظرطلب بطور قطعی از موقعیت مارکسیسم - لنینیسم در تمام حوزه‌های ایدئولوژیکی، سیاسی اقتصادی، نظامی، فرهنگی و تشکیلاتی منحرف شده‌اند. احزاب مارکسیست - لنینیست حاملین ایدئولوژیکی پرولتاریائی، انقلاب و سوسیالیسم هستند. اگرچه احزاب جوانی در بسیاری از کشورها هنوز احزاب انقلابی صادقی هستند که خود را در خدمت واقعیت بخشیدن بدعوت تاریخی طبقه کارگر قرار داده‌اند.

در تعقیب یک استراتژی و تاکتیک صحیح خودشان را بدقت با توده‌های وسیع مردم مرتبط کرده و یگانگی اندیشه و عمل را در صفوفشان، در مبارزه برعلیه فرصت طلبان چپ و راست تقویت می‌کنند. آنها مطمئناً "خواست تاریخی امروزه خلق - عوامل ذهنی برای انتقال انقلابی واقعیت عینی - را انجام خواهند داد."